

مقایسه اندیشه های "جوانی، عشق و پیری" در آثار سعدی و عنصرالمعالی

قیصر محمود*

چکیده:

سعدی شیرازی، شاعر برجسته و نویسنده شیرین سخنی است که همگان به عظمتش در شعر و ادب، مقرر و معترفند. هیچ کس مانند او نیست که در زمینه پند و اندرز، داروی تلخ نصیحت را به شهد شیرین لطافت و ظرافت کلام بیامیزد. به علت شیرینی زبان و لهجه، وی را پیامبر سخن می گویند. سعدی در گلستان پر نقش و نگارش در هر باب سخن رانده است و به راستی، هر دوی آنان (سعدی و عنصرالمعالی) از نظر بیان مسائل حکمی و اخلاقی هم نظر هستند. در بیان مضمون های عشق، جوانی، پیری تقریباً هم خیال هستند. قابوس نامه مشهور به اندرز نامه کتاب ارجمند نثر فارسی است که هم در ایران و هم در میان دانشمندان ایران شناسی شهرت بسیار دارد. عنصرالمعالی بدین وسیله توانست حاصل تجربیات خود را برای فرزندش و برای همه مردمان جهان بگذارد و آنان را راهنمایی کند. درباره این کتاب می توان گفت که بیشتر حمله مغول به تمدن ایرانی را بیان کرد.

واژه های کلیدی: سعدی، عنصرالمعالی، گلستان، قابوس نامه، جوانی، عشق، پیری

* دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان، ایران

مقدمه

سعدی از معدود شعرایی است که چه در زمان حیات و چه پس از وفات، قصب الجیب حدیثش را همچون می خوردند و رفته منشاءش را چون کاغذ زر می برند. سعدی به علاوه شاعر بزرگ، نویسنده گران قدر، حکیمی، دانشمند و عارف یک عاشق دلباخته و جانسوخته هم هست. به راستی سعدی با نوشتن آثارش، به حفظ و حراست از زبان فارسی کمک و الایی کرده است. او اثر منثور خود (گلستان) را از دیدگاه اخلاق تربیت و عشق تزیین نموده و سخنان نغزو حکیمانه خود را تحت ناشر اندیشه‌های اخلاق، تراستی و عشق بیان نموده است.

سعدی در گلستان ۸ باب با موضوع های زیبا و مربوط به معاشره آورده است. از میان باب ها، دو باب بانام "در عشق و جوانی" و "در ضعف و پیری" وجود دارد. سعدی در این دو باب توسط حکایت های قشنگ و بیت های جالب، نکته های سبق آموزی را تعلیم داده است و باید ها و نبایدهایی را برای انسان بیان کرده است.

نویسنده "اندرزنامه" مشهور به قابوس نامه عنصر المعالی یکاووس بن اسکندر بن قابوس بن و شمگیر بن زیار از شاهزادگان خاندان زیاری است. همسرش دختر سلطان محمود غزنوی بود. از او پسری به نام "گیلان شاه" داشته است کتاب "اندرزنامه" را برای پسرش نوشت.

قابوس نامه کتاب بسیار ارجمند است. مؤلف، چهل و چهار باب با موضوعات دلپذیر و تاثیرگذاری نوشته است. در این ابواب دو باب بانام "در عشق ورزیدن" و "در پیری و جوانی" هست. عنصرالمعالی خواسته است بدین وسیله حاصل تجربیات خود را در اختیار فرزندش بگذارد و او را راهنمایی کند و مسائل عشق، جوانی و پیری به او بیاموزد.

اهداف:

الف) عنصر المعالی و سعدی در نگارش ابواب درباره "جوانی، عشق و پیری" در قابوس نامه و گلستان چه هدفی داشته اند؟

ب) خصایل نیکویی که عنصر المعالی و سعدی در لابلای مطالب و حکایات گنجاینده اند، شامل چه مواردی می شود؟

ج) آیا سعدی و عنصر المعالی نکته های و مطالب های مشترک دارند؟

مقایسه اندیشه های "جوانی، عشق و پیری سعدی و عنصرالمعالی" سعدی و "عشق و جوانی":

سعدی عشق را با نگاه دل می بیند. دوست اگر بسیار زیبا باشد یا حسن بسیاری نداشته باشد، نزدیک وی، حسن ظاهری، ملاک نیست. سعدی معتقد است که "هر چه در دل خوش آید در دیده نکو نماید (گلستان، ۱۳۴۹: ۱۳۲)

این معنی را سعدی در همین حکایت تکرار کرده است-

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخونی
و گر به چشم ارادت نگه کنی دردیو فرشته ایت نماید به چشم ، کروی

(گلستان، ۱۳۴۹: ۱۳۲)

سعدی از شیوه عشق آگاه است:

در نظر سعدی عشق شرف آدمی است. به همین خاطر باوجودی که در یکی از خونبار ترین روزگاران تاریخ جهان، زندگی کرد، اما عشق را فراموش نکرد. سعدی در شعر بیشتر عاشق است تا عارف و نصیحت گر، در گلستان در باب عشق و جوانی می فرمود از شیوه عشق بازی سخت آگاه است.

که سعدی راه و رسم عشق بازی چنان داند که در بغداد تازی

(گلستان، ۱۳۴۹: ۱۴۸)

محبوب یا آفتاب:

وقتی محبوب سعدی می رسد دیگر به چراغ و شمع احتیاجی ندارد. سعدی چنین گفت:
 «چراغ، بکشتی به چه معنی؟ گفتم به دومعنی: یکی آن که گمان بردم که آفتاب برآمد، و دیگر آن که این بیتم به
 خاطر بگذشت:»

چون گرانی به پیش شمع آید
 خیزش اندر میان جمع بکش
 و رشکر خنده ای است شیرین لب
 آستینش بگیر و شمع بکش
 (گلستان، ۱۳۶: ۱۳۴۹)

فراق:

در فراق، سعدی سخت دل تنگ است:
 باز آی و مرا بکش که پیشت مردن
 خوشتر که پس از تو زندگانی کردن
 (گلستان، ۱۳۴۹: ۱۳۸)

رفیق سعدی به سبب نفعی اندک از او دلگیر شد و دور رفت. بعداً تاسف خورد و به خطای خود
 اعتراف کرد؛ زمانی که تاسف خوردن او به سعدی آشکار شد، این ابیات را برای دلجویی نزد وی فرستاد و
 هردو مصالحه کردند.

نه ما را در میان عهد و وفا بود؟
 جفا کردی و بدعهدی نمودی
 به یک بار از جهان دل در تو بستم
 ندانستم که برگردی بزودی
 هنوزت گر سر صلح است باز آی
 کزان محبوب تر باشی که بودی
 (گلستان، ۱۳۴۹: ۱۴۰)

باری، سعدی در جامع کاشغر بود. پسری را دید و عاشق شد.

من آدمی به چنین شکل و خوی وقد و روش
 ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت
 (گلستان، ۱۴۲: ۱۳۴۹)

عنصر المعالی و "عشق و جوانی":

از چهل و چهار باب قابوس نامه، یازده باب با عبارت « بدان ای پسر» آغاز می شود. شبه بدان
 «آگاه باش ای پسر» تکرار شده است.

عنصر المعالی، سرشت و طبیعت فرد را در تربیت مهم و تعیین کننده می داند در باب عشق ورزیدن
 هم به پسرش نصیحت می کند که از عشق بازی دور باش. عنصر المعالی درباره عشق دیدگاه جداگانه دارد؛ او
 عشق را به جای دل از دیده عقل نگاه می کند. اول، ویژگی های محبوب را می بیند. به پسرش چنین می گفت:
 « بدان ای پسر که تا کسی لطیف طبع نبود عاشق نشود از آنچه عشق از لطافت طبع خیزد [وهر چه

از لطافت خیزد] شک لطیف بود» (قابوس نامه: ۸۰)

به پسرش می گوید که از عشق پرهیز:

« این علتی است که خفیف روحان را بیشترافند»

(قابوس نامه: ۸۰)

« اما تو جهد کن تا عاشق نشوی»

« پرهیز که عاشقی با بلاست»

(قابوس نامه: ۸۰)

یک موقع خیلی طرفدار عشق به نظر می رسد و عشق را لازم قرار می دهد:

«هر آدمی که حی و ناطق باشد باید که چو عذرا و چو وامق باشد

هر که نه چنین بود منافق باشد مومن نبود که او نه عاشق باشد»

(قابوس نامه: ۸۵)

دوست داشتن کسی را روا دارد و می گوید:

« اما اگر کسی را دوست داری که ترا از دیدار و خدمت او را هی بود روا دارم، چنانکه شیخ ابوسعید بوالخیر رحمه الله گفته است که: آدمی را از چهار چیز ناگزیر بود: اول نانی، دوم خلقانی، سوم ویرانی، چهارم جانانی، هر کسی برحد و اندازه او از روی حلال»

نکته ها و مطالب های مشترک مضامین مشترک:

سعدی: یاد دارم که در ایام پیشن من و دوستی، چون دو بادام مغز در پوستی، صحبت داشتیم-
[ناگاه] اتفاق غیبت افتاد- [پس از مدتی] باز آمد و عتاب آغاز کرد که [در این مدت] قاصدی نفرستادی-
گفتم: دریغ آمدم که دیده قاصد و جمال تو روشن [گردد] و من محروم-

رشکم آید که کسی سرنگ در تو کند باز گویم که کسی سیر خواهند بودن

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۳۷)

عصر المعالی: اما اگر بمیهانی روی معشوق را باخویشتن مهر واگر بری پیش بیگانگان بوی مشغول مباش و دل در وی بسته مدار که خود ویرا کسی بتواند خوردن- و میندار که وه بچشم همه کسی چنان در آید که بچشم تو در آمده باشد چنانکه شاعر گوید:-

ای وای مناگر تو بچشم ملمه کسها زان گونه نمایی که بچشم من درویش

(عصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۸۵)

سعدی: یکی، دوستی را [که] زمانها ندیده بود گفت: کجایی که مشتاقی بودم- گفت: مشتاقی به که ملولی

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندھیم دامن از دست

معشوق که دیر دیر بیند آخر، کم ازان که سیر بیند؟

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۳۶)

عنصرالمعالی: از آنچه مردم [در عشق] یا در وصال باشد یا درفراق ، بدانکه یک ساله راحت وصال بیک ساعته رنج فراق نه ارزد که سر تا سر عاشقی رنجست و درد دل و محنت، که هر چند دردی خوش است اما اگر در فراق باشی در عذاب باشی، و اگر در وصال باشی و معشوق از دل توخبر دارد خود از نازخیره و خوی بد او خوشی وصال ندانی- پس اگر وصال خود از فراق بستر بود-

(سعدی، ۱۳۹۵: ۸۱)

سعدی: یکی [را] از علما پرسیدند که کسی با ماه رویی در خلوت نشسته و درها بسته و رفیقان خفته و نفس طالب و شهوت غالب [چنان که عرب گوید: الله یانع و الناطور غیر مانع] هیچ باشد که به قوت پرهیزگاری ازوی سلامت بماند؟

گفت: اگر از مه رویان سلامت ماند از بدگویان نماند-

شاید پس کارخویش بنشستن لیکن نتوان زبان مردم بستن

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۳۹)

عنصرالمعالی: و اگر بمثل آن معشوقه تو فرشته مقرب است بهیچ وقت از ملامت خلقان رسته نباشی، بیوسته در مساوی تو باشند و در نکوهش معشوقه تو از آنکه عادت خلق چنین رفته است پس خویشتن را نگاه دار و از عاشقی پرهیز کن که بی خودان از عاشقی پرهیز نتوانند کردن-

(عنصرالمعالی، 81:1395)

دیدار معشوق:

سعدی: گفت: ای یار دست عتاب از دامن روزگار روزگارم بدار که بارها در این مصلحت که تو بینی اندیشه کردم و صبر بر جفای او سهل تر آید همی که از نادیدن او و حکیمان گویند: "دل بر مجاهده نهادن آسان تر است که چشم از مشاهده برگرفتن"

هر که دل پیش دلبری دارد ریش در دست دیگری دارد-

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۳۷)

عنصرالمعالی: آن کنی که یک بار دیگر او را بینی، چون دیدار دوباره شود میل طبع بدو نیز دوباره شود و هوای دل غالب تر گردد؛ پس قصد دیدار سوم کنی- چون سوم بار دیدی و در حدیث آمدی، سخنی گفתי و جوانی شنیدی، خرافت و رسن برد.

اما اگر بدیدار اول خویشتن نگاه داری- چون دل تقاضا کند خرد را بردل موکل کنی تا پیش نام وی

نبرد-

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۸۲، ۸۱)

برچیز زمان خاصی دارد- برای انجام دادن هر نوع کار زمان مخصوص است- خدای تعالی هر چیزی را منظم پیدا کرد- برای انسان سه زمان کودکی، جوانی و پیری تخلیق کرد و برای هر زمانی کارها مشخص کرده است که کدام کارها در کدام مرحله زندگی انجام بدهند و کدام کارها نباید انجام بدهند- سعدی و عنصرالمعالی در باب های "در ضعف و پیری و اندر پیری و جوانی" دربار آن کارها بحث کرده اند-

پیر شدی پیری کن:

سعدی: پرسیدمش چه گونه ای و چه حالتست؟ گفت: تا کودکان بیاوردم، دگر کودکی نکردم-

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازی و ظرافت بجوانان بگذار

طرب نوجوان زیبری مجوی که دگر نیاید آب رفته بجوی
 عنصرالمعالی: تاجوانی جوان باش، چون پیرشدی پیری کن چنانکه بیتی گفته ام:
 گفتم که در سرای زنجیری کن- بامن بشین و بردلم میری کن
 گفتا که سپیدها را مهتری کن سروی چه کن پیر شدی پیری کن
 که در وقت پیری جوانی نه زبید چنانکه جوانان را پیری کردن نه زبید پیری که جوان کند در هزاهمت بوق زدن
 باشد-

تصور مرگ: پیران همیشه در تصور مرگ هستند دربار مرگ فکر می کنند.
 سعدی: دمی چند گفتم برآرم بکام دریغا که بگرفت راه نفس
 دریغا که برخوان الوان عمر دمی خورده بودیم، گفتند: بس
 گفتم: تصور مرگ از خیال به در کن و وهم را بر طبیعت مستولی مگردان که فیلسوفان یونان گفته اند مزاج ار
 چه مستقیم بود، اعتماد بقا را نشاید و مرض گرچه هایل، دلالت کلی بر هلاک نکند-

(سعدی، ۳۹۴: ۱۵۰)

عنصرالمعالی: پیران راجز همگ امید نباشد- و جز همگ امیدداشتن وی محال باشد از آنکه چون غله سپید
 گشت اگر ندروند ناچاره خود بریزد، هم چون میوه که پخته گشت اگر نچینند خود از درخت فرو ریزد، چنانکه
 گفت اند-

اگر بر سرما ماه بر نخی پایه تخت گرهمچو سلیمان شوی از دولت و بخت
 چون عمر تو پخته گشت بریندی رخت کان میوه که پخته شد بیفتد ز درخت

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۵۹)

عشق بازی در پیری:

عشق بازی در پیری در نظر هر دو سعدی و عنصرالمعالی کار بیهوده است - نباید که در پیری عاشق شود-
 سعدی: یک پیر مرد ازدواج کرد- اتاق را باگل و خوشبو آراسته کرد و همه شب با همسر جوان حرف می
 زد- وقتی سخنش تمام شد- همسرش گفت: «چندین سخن که بگفتی در رازوی عقل من وزن آن یک سخن
 ندارد که وقتی شنیده ام از قابله خویش که گفت: زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری»
 زن کز بر مرد بی رضا برخیزد پس فتنه و جنگ ازان سرا برخیزد

فی الجملة امکان موافق نبود به مفارقت انجامید. بعداً با یک نوجوان ترش روی، تهیدست، ازدواج کرد و شکر نعمت حق همچنان می گفت که الحمدلله که ازان عذاب الیم برهیدم و بدین نعمت مقیم برسیدم-

با تو مرا سوختن اندر عذاب به که شدن با دگری در بهشت
بوی پیاز از دهن خو بروی به بحقیقت که گل از دست زشت

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۵۰، ۱۵۱)

عنصرالمعالی: که در وقت پیری جوانی نه زبید چنانکه جوانان را پیر کردن نه زبید پیری که جوانی کند در هزیمت بوق زدن باشد چنانکه من در زاهدی گویم:

چون بوق زدن باشد در وقت هزیمت مردی که جوانی کند اندر گه پیری

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۵۹)

نتیجه:

بسیاری از مفاهیم، نکته ها و مضامین در گلستان سعدی و قابوس نامه عنصرالمعالی باهم و در بعضی مواقع، یکسان می شوند. اگر نگاه کنیم تفاوت خیلی اندکی است، گاهی اوقات تفاوت لفظ و واژه است. در نظر سعدی عشق شرف آدمی است. سعدی از شیوه عشق بازی سخت آگاه است. بسیاری از حکایات ذکر شده در گلستان، با برخی از عبارات قابوس نامه پیوند معنایی و پیامی و واژگانی دارد. سعدی و عنصرالمعالی از شعر بسیار استفاده کردند. سعدی و عنصرالمعالی بسیار از حکمت ها و قول های حکماء استفاده کرده اند.

کتاب شناسی و منابع:

- بدوی، دکتر عبدالمجید (۱۳۳۵ش) بحث درباره قابوس نامه، نشریات کتابفروشی ابن سینا.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۸ش) فرهنگ شاعران زبان پارسی، تهران، سخن.
- دشتی، علی (۱۳۴۴ش) قلمرو سعدی، تهران، اساطیر.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۹۴ش) گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۹۵ش) قابوس نامه، تصحیح غلام حسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.